اشاره:

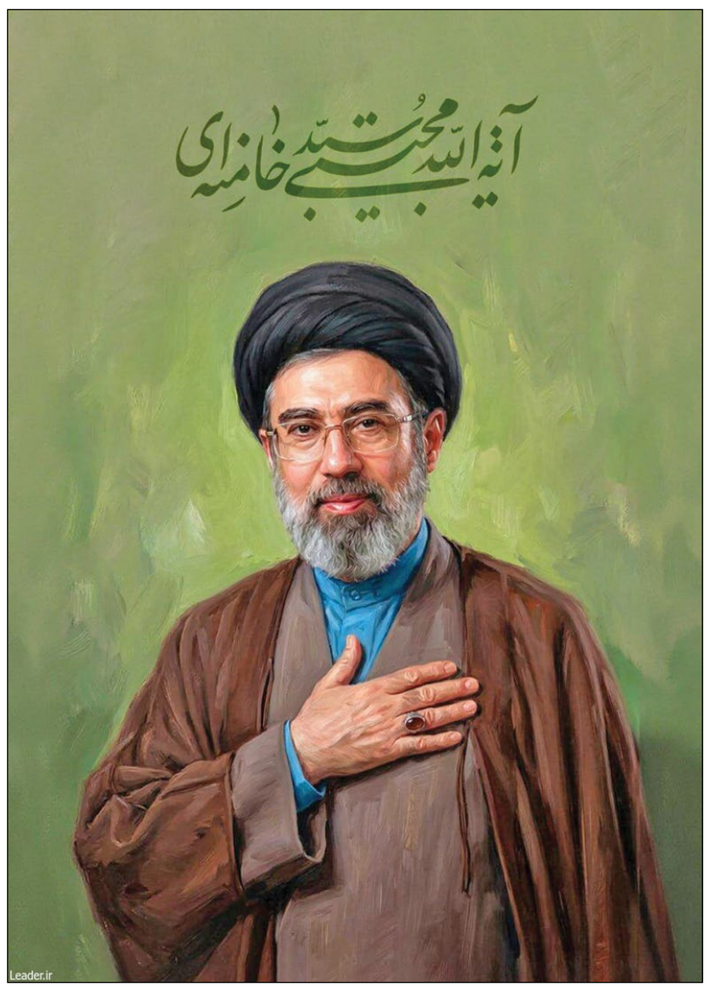
بعد از شـــهادت حضرت آقا و در کشاکش مصیبت ایشان و جنگ تحمیلی سوم، یکی از دل مشغولی‌های مردم این بود که جانشین رهبر شهید چه کسی خواهد بود؟ دوستان انقلابی البته این نگرانی را از سال‌ها پیش در دل داشتند و درگوشی و آهسته آن را با یکدیگر درمیان می‌گذاشتند که بعد از آقا چه می‌شود؟! بعضی گمان می‌کردند و حتی عده‌ای تقریباً مطمئن بودند که آقا پرچم را به دست حضرت صاحب خواهند رسانید و نباید نگران بود. برخی شاید دلشان به آیت‌الله رئیسی دل‌گرم بود اما بعد از شهادت رئیسی عزیز این نگرانی دو چندان شد و همه منتظر تقدیر الهی ماندیم. کار سخت خبرگان ملت بلافاصله پس از شهادت آقا آغاز شد؛ تهدیدهای مکرر دشمن نسبت به خبرگان و برنامه‌ریزی برای زدن جلسه خبرگان کار را بسی مشکل کرده بود. چندین مرتبه اماکن متوقع جلسه تعیین رهبری در قم و تهران با موشـــک مورد اصابت قرار گرفت که اگر دشمن در رسیدن به هدفش موفق می‌شد، کار گره می‌خورد. در نهایت اما خبرگان امت با رشادت و علی‌رغم همه تهدیدها در جلسه‌ای حضوری این امر خطیر را به سرانجام رساندند و حضرت آیت‌الله سیدمجتبی خامنه‌ای را به رهبری جمهوری اسلامی ایران انتخاب کردند.

نشریه علمی فرهنگی «خط» وابسته به خانه طلاب جوان در شماره ۲۷ خود به تبیین شخصیت جامع رهبر معظم انقلاب، آیت‌الله سید مجتبی حسینی خامنه‌ای پرداخته که از امروز گزیده‌ای از آن را در صفحه پاورقی کیهان بازنشر می‌دهیم.

ویژه‌نامه تبیین شخصیت جامع رهبر معظم انقلاب، آیت‌الله سیدمجتبی حسینی خامنه‌ای- ۱

آقا مجتبی

گزیده‌ای از شماره ۲۷ نشریه علمی فرهنگی «خط»



سرمقاله

خاطرم هست شب نوزدهم ماه رمضان، برای مراسم احیا به هیئت (عشاق‌الحسین) تهران رفته بودیم که خبر انتخاب آقا مجتبی آمد. مجلس از جا کنده شد، همراه با تکبیر و صلوات و شعار و اشک، مثل همه ایران و مثل همه مراسم‌های احیای آن شب. عجیب بود، مردمی که بیشترشان حتی اندازه یک دقیقه صوت یا فیلم از آقا مجتبی به خاطر نداشتند، به سان کسانی که مدت‌هاست او را می‌شناســند، دوستش داشتند. این دست خدا بود که عیان شــده بود وگرنه چرا باید آقا مجتبای گمنام مظلوم که دشمن در جفای به او در زبان و عمل هیچ کم نگذاشته بود، این‌گونه محبوب دل ملت و خبرگان شــود؟ البته این را همه می‌دانستند که فریاد می‌زدند؛ (دست خدا عیان شد، خامنه‌ای جوان شد).

جانباز رمضان به چیزی شبیه به معجزه از مقتل (کشور دوست) بیرون آمده بود و این نیز معنایی بود که بر معانی دیگر این انتخاب افزون می‌شــد، او مغضوب دشــمن بود و به شهادت رســاندنش یکی از اهداف حمله روز نهم. امام شــهیدمان فرموده بودند که اساساً امر رهبری امت در اسلام به دست بشر نیست و خداوند به طرز شگفتی آن را تعیین خواهد کرد. ما آن را به چشــم دیدیم. دیدیم دست قدرت خدارا که حضرت امام روح‌الله فرموده بود من آن را می‌بینم که مشغول هدایت انقلاب است.

ماجرای نشریه

پس از انتخاب، همه دوست داشتند از رهبر جدیدشان بیشتر بدانند. او خود البته گمنامی را انتخــاب کرده بود و این مســئله کار را برای هر معرفی ســخت می‌کرد. بسیاری از کسانی که شــناخت خوبی از آقا مجتبی داشــتند یا شهید شــده بودند و یا به دلیل مسائل امنیتی کــه در بحبوحه جنگ، طبیعی و لازم می‌نمود در دســترس نبودند؛ از خانواده ایشان گرفته تا بســیاری از همکاران و دوستان نزدیکشان، اما همچنان کسانی بودند که بتوانند معرّف برخی از ابعاد شخصیت ایشان باشند و این خود ارزشمند بود. در کنار اشخاص، پیام‌های ایشان نیز یکی پس از دیگری صادر می‌شــدند؛ متونی که به اصطــلاح- امضای مؤلف را پای خود داشــتند و منحصربه‌فرد بودند و به خوبی می‌توانســتند اضلاعی از اندیشــه و روحیات نویسنده خود را به مخاطب بشناسانند.

ویژه‌نامه «آقا مجتبی» تلاشی است در جهت معرفــی رهبر عزیز انقلاب که عمده‌اش حاصل گفت‌وگــو با تعدادی از نزدیکان، شــاگردان و مرتبطان با ایشــان اســت؛ به عــلاوه تأملاتی پیرامون سه پیام مهم ایشان. طبعاً این معرفی کامل نیست و «خط» نیز چنین داعیه‌ای ندارد، منتهی تلاش کرده جامع باشد؛ یعنی توجه به ابعاد سه‌گانه انســانی؛ بعد علمی- فکری، بعد روحی- معنوی و بعد رفتاری- سیاســی را در بــر بگیرد؛ ابعادی که رهبران انقلاب همواره به جامعیت در آنها معروف بوده‌اند.

جوهره شخصیت آقا مجتبی

برآیند این ســه بُعد اما همان چیزی است که تشکیل‌دهنده جوهره شخصیت فرد است؛ آن ویژگی که وجه‌الجمع ابعاد ســه‌گانه انسانی است و البته به آنها رنگ می‌زند. آقا در توصیف حضرت امام فرموده بودند: «امام البته هم یک فقیه برجســته و بزرگ بود، هم فیلسوف بود، هــم صاحب‌نظر در عرفان نظــری بود. در این مسائل [و] بخش‌های فنی و علمی یک سرآمد به حســاب می‌آمد لکن شــخصیت برجسته امام به هیچ‌کدام از این‌ها وابســته نیست بلکه شــخصیت اصلی امام در تحقــق مضمون آیه «و جاهــدوا فِی اللهِ حَقّ جهــاده...» [بود] امام بزرگوار با داشتن آن زمینه‌های برجسته علمی وارد میدان مجاهدت فی ســبیل‌الله شد و این مجاهدت را تا آخر عمر خود ادامه داد و حرکت عظیمی را به وجود آورد. وِرد واحد و هم‌آهنگی در همه ابعاد حیات انســانی از اوصاف موحّدان است. مهم‌ترین تصمیم موحّد بیانگر شخصیت او است؛ نقطه‌ای کانونی در زندگی‌اش که حاضر است همه دارایی‌هایش را به پای آن بریزد؛ نقطه عزم برای چنین انسان‌هایی داستان زندگی آنها است که شاید در چند خط بتوان آن را تعریف کرد. شــاید بتوان جوهره شخصیت آقا مجتبی را چنین معرفی نمود؛ «گذشــتن از خود برای یاری‌رساندن به آقا»؛ چیزی شبیه به همانی که در زندگی امام شهید در مقطعی در خدمت به پدرشان جلوه‌گر شده بود و در مقطعی دیگر در نسبتشــان با حضرت امام روح‌الله خود را نشان می‌داد؛ همانی که در زندگی کسانی چون شهید نصرالله و شهید رئیسی عزیز نیز دیده می‌شد.

آقــا مجتبی انتخــاب کرده بودنــد که در خدمت ولی‌شان باشند و این امر اگر قرار بود به درستی اتفاق بیفتد، باید به خیلی چیزها پشت پا می‌زدند. اولینش شاید حیات حوزوی مرسوم و معهــود بود. زندگی در قــم، درس، تألیف و شاگردپروری نه اینکه برای آقا مجتبی به کلی تعطیل شــده باشد، اما می‌توانست بسیار رهاتر و بــا احتیاط کمتری برگزار شــود. یا تبلیغ و مسجدداری که جزء علایق آقا مجتبی به حساب می‌آمدند تقریباً به کلی از آنها محروم بودند.

آقا مجتبی دســتیار و مشــاور آقا بودند اما دستیاری با محدودیت‌ها و سختی‌هایی فراتر از حد معمول؛ به خاطر نسبت خویشی نزدیک‌شان با آقا. ایشان برای در کنار آقا بودن و «مؤثر» در کنار آقا بودنــد اما دســتیاری با محدودیت‌ها و ســختی‌هایی فراتر از حــد معمول؛ به خاطر نسبت خویشــی نزدیک‌شان با آقا. ایشــان برای در کنار آقا بودن و «مؤثر» در کنار آقا بودن باید گمنامی و غریبی را انتخاب می‌کردند. کنار آقا بودن باید گمنامی و غریبی را انتخاب می‌کردنــد. چگونه؟ مثلاً با یــک دفتر و اتاق اختصاصی در بیت نداشتن، با حاضر نشدن در خیلی از دیدارها و حتی نمازها، یا حاضر شدن و در صف اول نایستادن! با ناسزا و تهمت شنیدن و پاســخ ندادن، با ارتباط نداشتن با کسانی از هم‌سلکان و هم‌درسان خود به دلیل جلوگیری از ایجاد شــائبه جانشــینی، با کلی ملاحظه و احتیــاط در زندگی علمی و کاری و شــخصی داشتن و اگر آقا مجتبی دستیار ارشد آقا نبودند این پرهیزها یا وجهی نداشتند یا لااقل این‌قدرها هم مهم جلوه نمی‌کردند. البته آقا مجتبی همه این محدودیت‌ها و غربت‌ها را انتخاب کردند تا کمک‌کار آقا باشند و کمک‌کار آقا بودن در این موقعیت یعنی در آقا محو بودن و دیده نشدن.

ویژگی‌های برجسته آقا مجتبی

چنین جوهره‌ای خود را در اوصافی نشــان می‌دهد که بسیاری آقا مجتبی را به آنها توصیف کرده‌اند. برخی از این اوصاف البته لازمه بیّن آن جوهره هستند و برخی نه. از جمله این ویژگی‌ها، تواضع، شــهرت‌گریزی، ساده‌زیســتی، اعتقاد راســتین به مردم، سلوک خاص معنوی، توجه به محرومین، توان و شخصیت علمی برجسته و حرّیت توأمان، اشــراف بر مسائل، کیاست و دشمن شکار بودن است.

تواضع: تواضع اولین ویژگی از ایشان است که تقریباً همه کســانی که با ایشــان ملاقاتی داشته‌اند، به چشمشان آمده است.

شهرت‌گریزی: آقا مجتبی مراقبت شدیدی داشــتند که نامی از ایشان در حوزه و دانشگاه و جامعه بیرون نیاید حتی در موضوعاتی ساده مانند تبلیغ درس یا انتشار صوت‌ها یا تقریرات آن که اجازه کار نمی‌دادند و همه خدمت‌رسانی‌ها به فقرا را که با محوریت خود و شاگردان‌شان انجام می‌گرفت به نام حضرت آقا مطرح می‌کردند.

توجه بــه محرومین: خــود آقا مجتبی می‌گوینــد این محبت به محرومــان را از پدر شهیدشــان به ارث برده‌اند. معروف اســت که هرکه می‌خواســت با آقا مجتبی دیدار داشته باشد می‌بایست طرح یا مسئله‌ای برای خدمت به محرومین آماده کند تا دیدار سریع‌تر جفت‌وجور شــود؛ آخر خودشان گفته بودند من برای فقرا همیشه وقت دارم.

اعتقاد راستین به مردم: این ویژگی را به روشــنی در همان پیام اول و در تفسیر آیه «مَا نَنْسَخْ مِنْ آیةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَیرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا» و تطبیق آن بر رهبری مردم مشاهده کردیم. نگاه توحیدی به مردم و مردم‌سالاری دینی آن حرف جدید و جذاب انقلاب اسلامی است که ایشان از بن دندان بدان معتقد هستند.

سلوک خاص معنوی: آقا مجتبی گرچه درس اخلاق به معنای رایج کلمه نداشتند، اما بنا به گزارش شاگردان، درس‌شان سبب مراقبت بیشــتر آنها بر اعمال و رفتارشــان خاصه نماز می‌شده است. مراوده با بسیاری از اهل سلوک در سرتاسر ایران از دغدغه‌های آقا مجتبی بوده و آن را با آقا مصطفی اخوی بزرگشــان دنبال می‌کردند؛ به‌علاوه مراقبه‌ها و اعمال ســنگینی که از ایشان روایت شده است.

شخصیت علمی برجسته: دانشجویی و دانش‌محوری یکی از پایه‌های اساسی و فصول جدی شخصیت آقا مجتبی است. چرا که بنای سلوک فردی و جمعی ساخت تمدن و.... همگی مبتنی بر دانش است. همان «العلم سلطان» که در کلام امام شهید تکرار می‌شد. فصل مُشبعی از حیــات آقا مجتبی در محافــل حوزوی، آن هم به شــکل فعال، ســپری شده که حاصلش نوآوری‌های قابل‌توجه، کرسی درسی گرم و عدد بسیار شاگردان است. فقه یعنی «تئوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور»، دانشی که آقا مجتبی بیشتر از سایر علوم اسلامی برایش وقت صرف می‌کرده است. البته یکی از دلایل این کار توصیه امام شــهید به ایشان مبنی بر تمرکز بر فقه بوده است. آقا چندباری فرموده بودند که در خانواده ما همه کتاب‌خوان‌اند؛ حالا حساب کنید در این خانواده پرمطالعه لقب «آقای مطالعه» به آقا مجتبی اختصاص یافته است.

حرّیت علمی: علی‌رغم احترام بسیاری که برای بزرگان قائل بودند اما دانش و حقیقت، ارج بیشتری نزدشان داشــته و این موجب حرّیت علمی ایشان می‌شده است. با وجود ارادت شدید به پدر شهیدشــان در برخی از نظریات فقهی و اصولی با ایشان بحث کرده و پس از آن باز هم نظر خاص خودشان را حفظ کرده‌اند.

اشراف بر مسائل: بســیار پیش آمده که فردی به منظور در جریان قرار دادن آقا مجتبی در رابطه با موضوعی، با ایشــان جلسه گذاشته، اما در میانه جلســه متوجه شده است که ایشان کاملاً بر موضوع احاطه دارند و حالا لازم اســت راهنمایی‌های رو به جلوتر را از ایشان دریافت کند.

کیاست: کیّــس بودن مؤمن با زرنگی‌های مرسوم در دنیای مادی متفاوت است. نظامی از پیچیدگی‌ها در وجود انسان موحّد که با سادگی و بساطت موحّدانه جمع می‌شود. آقا مجتبی در جلسات سراپا «گوش» بودند، اما ساده‌انگار نه. جمع‌بندی‌های راهبردی و عملیاتی داشتن، به جزئیات حوادث و سرگذشــت و وضعیت افراد اشراف داشتن، کارهای مختلف را در حوزه‌های مختلف با افراد مختلف پیش بردن، طبقه‌بندی اطلاعات و شــئون و اقتضائات هر محیط کاری را بــا دیگر محیط‌ها مراعات کردن؛ این‌ها همه نشانه‌هایی از کیاست مورد نظر است.

دشمن شکار بودن: دشمن از سال‌ها پیش متوجه ارزش وجودی ایشــان شده بود و آتش توپخانه‌اش را از همان دهه ۷۰ به سمت ایشان گشوده بود. اوج این دشــمنی را در شعارهای فتنه ۸۸ در خیابان‌های تهران و با پمپاژ خبری رسانه‌های ضدانقلاب دیدیم. رهبر جوان ایران چه به جهت مبانی فکری و چه به جهت آشنایی از نزدیک و طولانی با جبهه مقاومت اساساً یک طبع ضدآمریکایی- صهیونی دارند که این را به خوبی در پیام‌های صادر شده از ایشان می‌بینیم.

حسین کاظم‌زاده

جانباز رمضان به چیزی شبیه به معجزه از مقتل (کشور دوست) بیرون آمده بود و این نیــز معنایی بود که بر معانی دیگر این انتخاب افزون می‌شــد، او مغضوب دشمن بود و به شهادت رساندنش یکی از اهداف حمله روز نهم. امام شهیدمان فرموده بودند که اساساً امر رهبری امت در اسلام به دست بشر نیست و خداوند به طرز شگفتی آن را تعیین خواهد کرد. ما آن را به چشم دیدیم. دیدیم دست قدرت خدارا که حضرت امام روح‌الله فرموده بود من آن را می‌بینم که مشغول هدایت انقلاب است.

آقا مجتبی دستیار و مشاور آقا بودنــد اما دســتیاری با محدودیت‌ها و ســختی‌هایی فراتر از حــد معمول؛ به خاطر نسبت خویشــی نزدیک‌شان با آقا. ایشــان برای در کنار آقا بودن و «مؤثر» در کنار آقا بودن باید گمنامی و غریبی را انتخاب می‌کردند.

خاطرات «جرد کوشنر» داماد دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا- ۳۲

انتقال قدرت

دفتر پژوهش‌های مؤسسه کیهان



ایجاد دولت جدید یک تعهد سرنوشت‌ســاز است. در ماه مه ۲۰۱۶، ترامپ کریس کریســتی را به عنوان مســئول انتقال قدرت منصوب کرد. من در جلســه بــودم. «در مورد کریس چه کنیم؟» ترامپ شــروع کــرد و به فرمانــدار نگاه کرد. کریســتی توضیح داد او واقعاً می‌خواســت انتقال قدرت را رهبری کند و می‌توانســت آن کار را بــه خوبی انجام دهد.

بلافاصلــه در روزهــای پــس از پیروزی غیرمحتمــل ترامپ، به نظر می‌رســید که او نسبت به تنظیم مجدد روابط خود با رسانه‌ها خوش‌بین بود. او از هوپ خواست تحریریه کنده نست[1] ناشر نیویورکر، ونیتی فیر، جی کیو و وگو[2] را برای یک جلســه به دفتر خود دعوت کند و سخت تلاش کرد تا آنها را مجذوب خود کند. او همین کار را با نیویورک‌تایمز هم انجام داد.

پــس از آن، نیویــورک تایمــز یکــی از ناعادلانه‌ترین داستان‌های تاریخ خود را منتشر کرد. رؤسای سازمان‌های اطلاعاتی اوباما - جان برنان[3]، مدیر سیا، جیمز کلاپر[4]، مدیر اطلاعات ملی و جیم کومی[5]، رئیس اف‌بی‌آی - به برج ترامــپ آمده بودند تا موضوعــات خود را در اولین جلسه اطلاعاتی رئیس‌جمهور منتخب ارائــه دهند. بــا پایان یافتن جلســه، کومی، ترامپ را کنار کشــید و در مورد وجود پرونده بدنام کریستوفر استیل[6] به او گفت. یک پرونده شرم‌آور و آشکارا جعلی که بعداً متوجه شدیم توسط کمیته ملی دموکرات[7] تأمین مالی شده اســت. بســیاری از روزنامه‌نگاران آن را دیده بودند، اما نتوانستند شایعات بی‌اساس را تأیید کنند. اف‌بی‌آی می‌دانست پرونده تأیید نشده است، اما کومی تصمیم گرفت ترامپ را در مورد پرونــده مطلع کند. خود این اطلاع ارزش خبری داشــت، بنابراین نیویورک‌تایمز اکنون می‌تواند گزارش منتشرشده در مورد پرونده را توجیه کند.

بقیه مطبوعات در مورد این پرونده وســواس داشــتند، کمپین کلینتــون آن را تقویت کرد، مدیران تلویزیونی گفتند این نوک کوه یخ است، و روایت تبانی بین کمپین ترامپ و روسیه ریشه دوانید. با تماشــای این برملاسازی‌ها، بیشتر این ادعاها را رد کردم زیرا می‌دانســتم آنها بی‌اساس هستند. فکر می‌کردم یک رسانه معتبر متوجه این موضوع خواهد شد.

ایجاد دولت جدید یک تعهد سرنوشت‌ســاز است. در ماه مه ۲۰۱۶، ترامپ کریس کریستی را به عنوان مسئول انتقال قدرت منصوب کرد. من در جلسه بودم. «در مورد کریس چه کنیم؟» ترامپ شروع کرد و به فرماندار نگاه کرد. کریستی توضیح داد او واقعاً می‌خواست انتقال قدرت را رهبری کند و می‌توانست آن کار را به خوبی انجام دهد.

«خب، در مورد موضوع چارلی چطور؟» ترامپ با اشاره به رابطه پیچیده پدرم با کریستی پرسید.

گفتم: «امروز صبح بعد از درخواســت شما با پدرم صحبت کردم و او هیچ کینه‌ای ندارد و فکر می‌کند شــما باید هر کاری که فکر می‌کنید برای شما و کشور بهترین است، انجام دهید.»

«پس بعد از آن، ما باهم خوب هســتیم؟» ترامپ پرسید.

پاسخ دادم: «پدرم مشکلی ندارد. اما درمورد من و کریس، اگر می‌خواهیم با هم کار کنیم، باید به او بگویم احساس می‌کنم نحوه رسیدگی شما به پرونده پدرم بیش از حد جوگیرانه بود و به من و خانواده‌ام آسیب جدی وارد کرد.»

کریســتی توضیح داد او فقط کار خود را انجام داده و پدرم مرتکب جرمی شده است، و این کار شخصی نبود.

گفتم: «خب، با احترام، من دیدگاه متفاوتی در این مورد دارم. اگر برای شما شخصی نبود، پس چطور شــد که تاریخ آزادی پدرم را پس از گذرانــدن دوران محکومیتــش به چالش کشیدید؟ امیدوارم بتوانید درک کنید داشتن یک عزیز در زندان بــرای یک خانواده چقدر بی‌رحمانه اســت. تنها تسلی خاطر این است که تاریخی داشته باشید و کابوس شما در آن تاریخ به پایان برسد. وقتی دادستان به گذشته برمی‌گردد و با تاریخ آزادی مخالفت می‌کند، و آزادی برای مدت نامحدودی به تعویق می‌افتد، این برای یک خانواده ویرانگر است. پس به من نگویید شــخصی نبود، زیرا اگر شخصی نبود، به او اجازه می‌دادید به موقع به خانه بیاید.»

کریستی گفت: «می‌دانی، جرمی که پدرت مرتکب شد وحشتناک بود.»

ســپس ترامپ مداخله کرد: «کریس، این یک دعوای خانوادگی بود.»

گفتم: «ببین، در پایان روز مهم نیســت. دونالد از تــو می‌خواهد که کاری انجام دهی. من به شما قول می‌دهم: من این موضوع را در گذشته قرار داده‌ام، از هرکاری که بتوانم برای حمایت از شــما انجام دهم دریغ نخواهم کرد. من این‌جا هستم تا کمک کنم. این فرصتی برای کمک به کشور است. این در مورد خدمات است. می‌توانیم کدورت شخصی را که در گذشته به وجود آمده اســت را بگیریــم و کنار بگذاریم، زیرا در حال حاضر به کاری که انجام می‌دهیم مربوط نیست.»

کریســتی موافقت کرد: «باشه، بیایید این کار را انجام دهیم.»

پی‌نوشت‌ها:

۱. Condé Nast

۲. Vogue و New Yorkerk، Vanity Fair، GQ

۳. John Brennan

۴. James Clapper

۵. Jim Comey

۶. Christopher Steele

۷. DNC

Democratic National Committee، هیئت حاکمه حزب دموکرات ایالات متحده است. این کمیته استراتژی را برای حمایت از نامزدهای حزب دموکرات در سراسر کشــور برای ادارات محلی، ایالتــی و ملی هماهنگ می‌کنــد، و همچنین برای ایجاد یــک «برند حزب» کار می‌کند.

«امید و شکست» خاطرات سال‌ها فعالیت اطلاعاتی- امنیتی یعقوب نیمرودی برای اسرائیل- ۱۱۳

خبر مرگ روتی

ساعت‌ها در کنار میزکارم قدم می‌زدم و به پاســخی فکر می‌کردم که به پروفسور ویتانی بدهم. در پایان برای او چنین نوشتم:

بابت نامه تشــکر می‌کنم. بسیار تحت‌تأثیر قرار گرفتم و من آن را حتی نگرانی شــما برای پسرم عوفر دیدم. من نیز اعتقاد دارم که اهداف حرفه‌ای بلندمدت عوفر کم اهمیت‌تر از چالشی که در مقابل ما قرار دارد نیســت. اخیراً ما یک شرکت پیشرو در اسرائیل خریده‌ایم. این شرکت در اصل به توسعه فعالیت‌های تجاری در زمینه املاک و مســتغلات و هتل‌هــا می‌پردازد. این شرکت پتانسیل عظیم و سود قابل توجهی دارد و فرصت منحصر به فردی است که ما قصد داریم از آن استفاده کنیم.

اکنون حضور پسر ارشدم عوفر اهمیت زیادی در تصمیم‌گیری‌های تجاری ما دارد. در خرید، مهــارت و توانایی‌های زیادی برای کمک به ما دارد، بــه خصوص در حال حاضر؛ با این وجود مــن از اهمیت ادامه تحصیل عوفر در مدیریت کسب‌وکار دانشگاه هاروارد آگاهم. بر این اساس من فکر می‌کنم که ماندن در بوستون به منظور اتمام تحصیلات، خوب و عاقلانه است. من قطعاً حمایــت می‌کنم و اگر عوفــر این‌طور تصمیم بگیرد، او را برای به پایان رساندن تحصیلاتش تشویق می‌کنم.

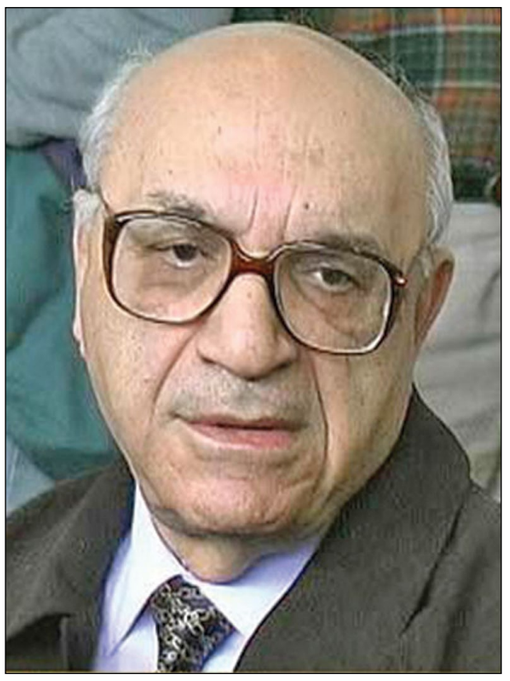
در نهایت عوفــر تصمیم گرفت در هاروارد بماند و تحصیلاتش را به پایان برساند. از صمیم قلب با تصمیم او موافقت و از او پشتیبانی کردم. درست همان‌طور که در نامه پاسخم به پروفسور ویتانی متعهد شــده بودم، بــه عوفر قول دادم که ســمت مدیرکلی تا زمانی که به [اسرائیل] بازگردد منتظر او می‌ماند و قصد دارم در روند تصمیم‌گیری‌های مدیریتی توســعه زمین با او مشورت کنم. در حقیقت نیز این‌گونه بود. مدام با او مشــورت می‌کردم و او در بوستون از تمام اتفاقاتی که در دفاتر شرکت در تل‌آویو می‌افتاد باخبر می‌شد.

فرصت کافی بــرای تعریــف فعالیت‌های عوفر در توسعه زمین وجود ندارد. این داستان موفقیت فوق‌العاده‌ای در هر مقیاسی است. دکتر یورام توربوویچ مسئول محدودیت‌های تجاری در وزارت بازرگانی و تجارت، یکی از مهم‌ترین مســئولیت‌ها در اقتصاد اسرائیل، به خوبی این را تعریف کرد: «توســعه زمین تحت مدیریت قدرتمند عوفر به یکی از کمپانی‌های مادر پیشرو در بازار تبدیل شد.

این شــرکت موفق شــد مســیر سلطنت اقتصادی را تشخیص دهد، سرمایه جمع و در مسیرهای جدید آن را سرمایه‌گذاری کند. عوفر در آغاز شرکت را در وضع هرج‌ومرج سازماندهی کرد. ستاد مدیریتی تشکیل داد، بخش‌هایی با کاربردهای عملی ایجاد کرد و روند رشد مداوم آغاز شــد. روندی جســورانه و ادامه‌دار. عوفر به دنبال بازده ســرمایه، مقایسه عملکرد نسبت به شاخص‌های عینی و نتایج زودهنــگام، روش‌هــای مدیریتــی جدیدی وارد کرد. توسعه زمین از یک سازمان تجاری با دویست کارمنــد به ســازمانی با ســه‌هزار کارمند تبدیل شــد که به بیشتر از ده زمینــه فعالیتی متمرکز می‌پردازد»

بعد از خرید روزنامه معاریــو، نارضایتی افراد نخبه قدیمی و همان‌طور که گفته شد، به دنبال آن رقابت وحشتناکی علیه ما آغاز شــد که توســط رقبای ما برای جاسوسی، استراق سمع، ایجاد رعب و وحشــت و زورگیــری انجام می‌شد. همان‌طور که در بخشــی از این کتــاب تعریف کردم، آن زمان بازجویی، بازداشت، مخاطرات، زورگیری و دادگاهی‌هایی در مورد عوفر انجام شد. این‌جا نیز فهمیدم تا چه اندازه خانواده مهم است. خانواده همیشــه با تو است، همیشه در کنار تو است و خانواده نیمرودی که متأســفانه در آتش رشد یافت، می‌داند چطور با دشواری‌ها مقابله کند. می‌دانســتیم چطور از همدیگر در این موضوع حمایت کنیم و نشــکنیم، دقیقاً همان‌طور که موفق شدیم همدیگر را با تمام توان نگه داریم و با آمدن خبر مرگ «روتی» دخترم در حادثه‌ای در صحرای سینا که آسمان روی ما افتاد، نشکنیم.

این اتفــاق در ۵ ژانویه ۱۹۹۶ افتاد. در آن روز، روتی با همســرش رونی و یازده نفر دیگر از دوســتانش برای گردش با جیپ به صحرای سینا[1] رفته بودند. در مرحله‌ای رونی سوار جیپ دیگری شده بود و این چنین جانش نجات یافت. چند دقیقه بعد جیپی که روتی سوار شده بود، روی مین رفت. او به سختی آسیب دیده بود و مدتی بعد به علت شدت جراحات فوت کرد. آریلا کورمن» دوســتش و زاوی شویتس مدیرعامل شــرکت بیمه توســعه زمین نیز در این حادثه جان باختند.



وقتی این خبر تلخ به من رســید دنیا پیش رویم تاریک شد. اولش باورم نمی‌شــد، این حرف‌ها را قبول نمی‌کردم. نمی‌توانســتم باور کنم که این حادثه برای ما اتفاق افتاده اســت. روتی دیگر نیست؟ روتی سرشار از زندگی، با قلبی مهربان که عاشق انسان‌ها بود. چه کسی می‌توانست چنین جان پاکی را بگیرد. حقیقت کجاســت. منطق کجا رفته است. بعد از چنین تراژدی به چه چیز و چه کسی می‌توان اعتماد کرد. بــرای اولین‌بار در زندگی‌ام دچار ناامیدی شدم.

وقتی این خبر تلخ به من رســید دنیا پیش رویم تاریک شد. اولش باورم نمی‌شــد، این حرف‌ها را قبول نمی‌کردم. نمی‌توانســتم باور کنم که این حادثه برای ما اتفاق افتاده اســت. روتی دیگر نیست؟ روتی سرشــار از زندگی، با قلبی مهربان که عاشــق انسان‌ها بود. چه کسی می‌توانست چنین جان پاکی را بگیرد. حقیقت کجاســت. منطق کجا رفته اســت. بعد از چنین تراژدی به چه چیز و چه کسی می‌توان اعتماد کرد. بــرای اولین‌بار در زندگی‌ام دچار ناامیدی شدم.

بعد از آن خانه پر از ناراحتی و سوگواری شد. سپس تسلیت گفتن‌ها در مراسم تدفین. سپس تشییع جنازه از خانه ما و سپس آنجا ایستادن و پوشاندن قبر دخترم و دعا خواندن بر او. سپس در آغوش گرفتن سه فرزند عزیزش، لیرون ده ساله، لیطال هشت ساله و نیمرود سه و نیم ساله و پیدا نکردن کلمات مناسب برای توضیح دادن به آنها که چرا مادر دیگر بر نمی‌گردد.

چرا؟ یک میلیون بار از خودم این ســؤال را پرسیدم: یک میلیون بار سرم را به آسمان بلند کردم و فریاد زدم: چرا؟ و هیچ جوابی.

دخترم فقط ســی‌وپنج ســال داشت. همه زندگی بر وفق مــرادش بود. برنامه‌های زیادی داشــت. ربکا و مــن و دریایی اشــک‌ها که از چشمانمان می‌ریخت هنگامی که نوه ما، لیرون، در گوشمان شعری را می‌خواند که بعد از فوت مادرش نوشته بود:

روتی را از دست دادم!

هــر کودکی مادر دارد امــا نه مانند من در رؤیایی نزدیک. قطعه‌ای را در پازل گم کرده‌ام. قطعــه‌ای را در قلبــم گم کــرده‌ام. وقتی که مشکلی وجود داشته باشــد سؤال می‌پرسیم، درست است؟

این مادر یک دوســت هم بــود. آن‌گاه من همیشه می‌پرســیدم او چکار می‌کند، او چکار می‌کند.

خیلی چیزها از دست داده‌ام، وقتی من چای می‌نوشم شیرین نیست و وقتی قند می‌خورم تلخ اســت. وقتی پازلی را تمام می‌کنم قطعاتش به هم می‌ریزد و قلب من خالی است.

پس چرا مادر روی پیشانی من و شما با رنگ سیاه نوشته شده است که او مادر همه ما است. مادر معاریو و مادر من. او مادر همه دنیای من بود. حقیقت این است که او من را دوست داشت.

همیشه من روزهای شادی را به یاد می‌آورم که او می‌نشســت و برای ما داســتان تعریف می‌کرد. گاهی ما کارهایمان را تعریف می‌کردیم و او مانند همیشه ما را بسیار می‌بوسید.

او همیشه داستان دوست داشت اما بچه‌ها را خیلی بیشتر دوست داشت و هنگامی که در روزنامه کار می‌کرد بسیار به فقرا عشق می‌ورزید.

به نظر شــما چنین مادری باز هم در دنیا وجود دارد؟

پی‌نوشت:

۱. م: «صحرای ســینا» قسمتی از خاک کشور مصر است که دو مرتبه توســط رژیم صهیونیستی اشغال شد. اولین اشغال از اکتبر ۱۹۵۶ تا مارس ۱۹۵۷ ادامه داشت و دومین اشغال از ژوئن ۱۹۶۷ تا آوریل ۱۹۸۲ به طول انجامید.